



تاریخ معاصر ایران و فرضیه‌ی توهم توطئه

بررسی جعل یک سند پیرامون انقلاب اسلامی در کتابخانه‌ی مطالعات ایرانی

لندن

شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

گروه پژوهش

بنیاد تاریخ پژوهی ایران

### ◆ تاریخ معاصر و فرضیه‌ی توهم توطئه

اگر کسی این واقعیت را بر زبان آورد که رد پای سیاست‌های استعماری را در جعل مذاهب دروغین، جعل اسناد، انحراف جنبش‌های ملی و آزادی بخش و غیره در تاریخ معاصر ایران نمی‌توان انکار کرد، عده‌ای فریاد کنند که توهم توطئه، جایی در تحلیل تاریخ ندارد و بعد با هزار و یک دلیل اثبات کنند که توهم توطئه نوعی بیماری است<sup>۱</sup> یا توهم توطئه ویژگی

---

۱. احمد اشرف، توهم توطئه، ر.ک: جستارهایی درباره‌ی تئوری توطئه در ایران، یرواند آبراهامیان، احمد اشرف و

محمدعلی همایون کاتوزیان، گردآوری و ترجمه: محمد ابراهیم فتاحی، چاپ دوم، نشر نی، تهران: ۱۳۸۲. ص ۷۰.

جزماندیشی ایدئولوژیکی، افراط کاری سیاسی، قهرمان‌گرایی شوینیستی، آسیب‌پذیری در برابر کیش شخصیت، چاپلوسی و ترس از قدرت، بدبینی، بی‌اعتمادی، تفرقه و فردگرایی و... است که از آن به عنوان سلاحی در برابر دشمنان سیاسی یا فریب هواداران استفاده می‌شود.<sup>۱</sup>

یا ادعا کنند که در ایران، تئوری توطئه در سیاست، صرفاً محصول روابط استعماری مدرن نیست بلکه برعکس، دارای ریشه‌های عمیق در کشور بوده و در تاریخ طولانی دولت خودکامه [در کشور] وجود داشته است... همچنین [تئوری توطئه در ایران] محصول جامعه‌ی کوتاه مدت یا جامعه‌ی کلنگی در مقایسه با جامعه‌ی بلند مدت اروپایی است<sup>۲</sup> یا مدعی شوند که اساساً رواج فرضیه‌های توطئه ما بین ایرانیان، یک مسئله‌ی عمیق روانشناسی اجتماعی

صرف نظر از سابقه‌ی طولانی انگلستان در جعل این‌گونه اسناد، کسانی که آشنایی با کتابخانه‌ی مطالعات ایرانی در لندن داشته باشند، می‌دانند که این کتابخانه رسماً از تاریخ ۱۶ نوامبر ۱۹۹۱ (۲۵ آبان ۱۳۷۰) یعنی سیزده سال پس از انقلاب اسلامی تأسیس گردید.

می‌باشد و ربط چندانی به شواهد و ادله ندارد. این‌طور نیست که طرفداران این فرضیه‌ی توطئه یا آن یکی، در نتیجه‌ی یک‌سری مطالعات و جمع کردن انبوهی از شواهد و دلایل به فرضیات خود رسیده باشند.<sup>۳</sup>

به اندازه‌ی کافی فرضیه‌سازی و تئوری‌پردازی در مذمت و تقبیح این دیدگاه در تاریخ

۱. هوشنگ امیر احمدی به نقل از: پرواند آبراهامیان، پارانوید در سیاست ایران، رک: جستارهایی درباره‌ی تئوری توطئه در ایران، ص ۴۱.

۲. محمدعلی همایون کاتوزیان، خلیل ملکی، رد تئوری توطئه و پیشبرد جامعه‌ی مدنی، ص ۱۴۲.

۳. صادق زیبا کلام، مقدمه‌ای بر انقلاب اسلامی، انتشارات روزنه، چاپ دوم، تهران: ۱۳۷۵، ص ۲۶.

معاصر ایران صورت پذیرفته که حتی پاره‌ای از محققین، علی‌رغم مشاهده‌ی اسناد متعدد و متقن، جسارت به کارگیری لفظ دخالت بیگانگان در امور داخلی کشور را به این اعتبار که متهم به توهّم توطئه نشوند، از دست داده‌اند. البته نمی‌توان این فرضیه را رد کرد که خود این توهّم که توطئه یک توهّم است، ممکن است روشی باشد برای گریز از پرداختن به نقش سیاست‌های بین‌المللی در تحولات اجتماعی و سیاسی و امور داخلی کشورها؛ اما چه کسی می‌تواند ملاک و میزان توهّم بودن یا توهّم نبودن توطئه را در رخدادها مشخص کند؟

احمد اشرف می‌گوید: مقوله‌ی توطئه را به دو گونه می‌توان بررسی کرد: یکی برخورد آفاقی و علمی و دیگر برخورد انقسی و عاطفی و بیمارگونه.<sup>۱</sup> سپس برای علمی نشان دادن این فرضیه می‌نویسد: در برداشت علمی، توطئه به عنوان فرضیه‌ای در نظر می‌آید که قابل رد یا اثبات است و

نظریه پردازان توهّم توطئه هم در  
چنبر آن گرفتار شدند و برای اثبات  
فرضیه‌ی خود جز توسل به همین  
توهّم هیچ دلیل علمی و تاریخی  
دیگری ندارند.

در پرتو داده‌های عینی و اسناد و مدارک تاریخی و بدون جانبداری عاطفی مورد بررسی و تحلیل قرار می‌گیرد.<sup>۲</sup> اما مشکل توهّم بودن یا نبودن توطئه، تعریف‌های کلیشه‌ای نیست! مشکل اینجاست که چه کسی و چگونه معیار داده‌های عینی، اسناد و مدارک تاریخی و جانبدارانه نبودن عاطفی آن را مشخص می‌کند؟! تا به امروز که همه‌ی استانداردهای علمی و تاریخی و عینی به گفتمان‌های رسمی حاکم در غرب حواله می‌شود. معیار توهّم بودن یا نبودن توطئه بر اساس این استانداردها، آنقدر ساده‌لوحانه و غیر عقلی است که جایی برای بحث علمی و تاریخی باقی نمی‌گذارد. این به معنای آن است که یک دیکتاتور خود را آزادی‌خواه و

۱. احمد اشرف، توهّم توطئه، ص ۷۰.

۲. همان.

قانون‌گرا معرفی کند و وقتی از او دلیل عینی این ادعا را خواسته باشند، به دیدگاه‌ها و عمل‌های خود ارجاع دهد.

جالب اینجاست که شبیه همین ارجاعات در نوشته‌های نظریه‌پردازان تئوری توطئه، فراوان دیده می‌شود. به عنوان نمونه احمد اشرف پس از قالب‌بندی‌های نظری توهم توطئه، در مورد توهم بودن وصیت‌نامه‌ی پطرکبیر می‌نویسد:

این وصیت‌نامه‌ی ساختگی را مهاجران لهستانی در پاریس به سال ۱۷۹۵ م جعل کردند تا افکار عمومی فرانسویان را علیه روسیه‌ی تزاری که مطامع استعماری در لهستان داشت برانگیزانند و متحدینی برای خویش دست و پا کنند. بر اساس این سند جعلی که گویا بر حسب تصادف روی میز تحریر سفیر روسیه در پاریس دیده شده است، سیاست پنهانی روسیه همواره باید معطوف به دو هدف باشد: یکی سلطه بر اروپا و دیگری دستیابی به آب‌های گرم خلیج فارس از راه تسلط بر ایران. این سند جعلی که در اواخر قرن نوزدهم از

طریق نویسندگان انگلیسی همچون لرد کرزن (که البته در اصل آن تردید کرده است) و دانشجویان ایرانی در اروپا و سفارت انگلیس در ایران در افواه مردم شایع شد، موجب پیدایش اعتقاد به توهم توطئه‌ی روسیه برای تسلط بر ایران شد.<sup>۱</sup>

احمد اشرف عمداً یا سهواً فقط یک طرف سکه را می‌بیند، اما چه پاسخی برای کسانی که ادعا می‌کنند همه‌ی اینها توطئه‌ای بود که

کاتوزیان و ماشاءاله آجودانی و جریاناتی که همساز با اینها در تحریف تاریخ ایران فعالیت می‌کنند، همان‌هایی هستند که پیوسته تلاش می‌کنند هرگونه دخالت بیگانگان و وابستگان داخلی آنها را در غارت سرمایه‌های ملی، عقب‌ماندگی ایران و خیانتی که در طول حاکمیت رژیم مشروطه‌ی سلطنتی انجام داده‌اند، با حواله به توهم توطئه بی‌اثر سازند.

۱. احمد اشرف، توهم توطئه، ص ۹۳.

انگلستان برای ترساندن کشورهای آسیایی حاشیه‌ی روسیه (که اتفاقاً بخش مهمی از آنها مانند هندوستان و افغانستان و ایران محل نفوذ انگلیس بود) برای تثبیت بیشتر نفوذ خود در این مناطق مورد استفاده قرار داد، می‌تواند داشته باشد؟ آیا این ادعا هم توهم توطئه است؟! اگر توهم توطئه است، می‌بینیم که نظریه‌پردازان این توهم هم در چنبر آن گرفتار شدند و برای اثبات فرضیه‌ی خود جز توسل به همین توهم هیچ دلیل علمی و تاریخی دیگری ندارند.

احمد اشرف یک صفحه بعد باز هم گرفتار همین توهم می‌شود و می‌نویسد:

خاطرات لاهوتی به عنوان یکی از نمونه‌های تاریخی توطئه‌پردازی حاوی جعلیات فراوان است که پس از انتشار کتاب به وسیله‌ی روزنامه‌های وابسته به شبکه‌ی «بدامن» با سرفصل‌های درشت در جراید کشور منتشر شد... سازمان سیا خاطرات ساختگی لاهوتی را تألیف و منتشر کرد تا دوباره خطر وصیت‌نامه‌ی پتر کبیر را در اذهان مردم شایع کند. این کتاب را دافلد ویلبر مشاور سازمان سیا با همکاری یکی از نویسندگان ایرانی که پس از انقلاب اعدام

شد، تألیف کرد. و در واشنگتن به چاپ رسانده و برای پخش به دفتر مرکزی سیا در سفارت امریکا در تهران فرستاده بود.<sup>۱</sup>

احمد اشرف باز هم متوجه نشد که اگر چه توهم توطئه‌ی روسیه را برای تأسیس دولت دست نشانده در استان‌های شمالی ایران اثبات کرده است، اما از آن طرف توطئه‌ی سازمان سیا و امریکا را با تمام جوهش نیز به اثبات رسانده است. این‌گونه تناقض‌گویی‌های چند وجهی در اکثر آثار

به اندازه‌ی کافی فرضیه‌سازی و تئوری‌پردازی در مذمت و تقبیح این دیدگاه (دخالت بیگانگان) در تاریخ معاصر ایران صورت پذیرفته که حتی پاره‌ای از محققین، علی‌رغم مشاهده‌ی اسناد متعدد و متقن، جسارت به کارگیری لفظ دخالت بیگانگان در امور داخلی کشور را به این اعتبار که متهم به توهم توطئه نشوند، از دست داده‌اند.

کسانی که تلاش کردند نظریه‌ی توهم توطئه را چیزی جز توهم ناشی از بیماری اخلاقی، اجتماعی، ایدئولوژیکی، افراطکاری سیاسی، جزم‌اندیشی و غیره جلوه دهند، فراوان دیده می‌شود که پرداختن به آنها محل بحث این مقاله نیست.

در هر صورت نمی‌توان این نظریه را هم نادیده گرفت که وارد کردن مفهوم توهم توطئه در تاریخ معاصر ایران تا حدود زیادی شجاعت تحلیل تاریخی و بررسی نقش سیاست‌های بین‌المللی را که فصل بسیار مهمی از تحولات سیاسی - اجتماعی کشور ماست، مخدوش کرده است. بسیاری از جریان‌ات سیاسی که نقش آنها را در کارگزاری سیاست‌های استعماری نمی‌توان نادیده گرفت با توسل به این مفهوم نه تنها از پاسخگویی به عملکردهای خود شانه خالی کرده، بلکه هر پژوهش علمی و تاریخی را نیز حواله به فرضیه‌ی توهم توطئه می‌کنند. اکنون چنین برجستگی بر بسیاری از پژوهش‌های علمی محققین تاریخ معاصر و نظریه‌های تاریخی زده می‌شود و بی‌تردید در آینده نیز زده خواهد شد.

به لطف برجستگی توهم توطئه، چهره‌های شناخته شده‌ای در کشور که نقش آنها را برای کارگزاری استعمار نمی‌توان انکار کرد، مثل میرزا حسین خان سپهسالار، میرزا ملکم خان ناظم الدوله، میرزا فتحعلی آخوندزاده، سیدحسین تقی‌زاده، محمد علی فروغی و امثال اینها و رخدادهای مهمی چون قرارداد رویتر، قرارداد تنباکو، قرارداد ۱۹۰۷، و ۱۹۱۹ که نقش تعیین کننده‌ای در نابودی نخایر ملی، عقب‌ماندگی ایران و واگذاری سرنوشت کشور به دست بیگانگان داشته‌اند، در هاله‌ای از مصونیت تفحص تاریخی و معصومیت قرار گرفته‌اند. مشهورات حاکم بر این رخدادهای و چهره‌ها، در تاریخ معاصر آن‌چنان ابطال‌ناپذیر است که به محض بررسی استنادی و علمی این مقاطع تاریخی، فریاد توهم توطئه مجالی برای رسیدن صدای تحقیق باقی نمی‌گذارد. وقتی در باب نقش استعمار در پیدایش پاره‌ای از مذاهب ساختگی مثل وهابیت، بابیه، بهاییه، ازلیه، قادیانیه، کسروی‌گرایی و امثال ذلک پژوهشی علمی نوشته می‌شود، پوزخند توهم توطئه بر لبان عده‌ای که تصور می‌کنند علم بی‌طرف فقط در نزد آنهاست و استاندارد پژوهش‌های علمی و غیر جانبدارانه وقتی بر پژوهشی زده خواهد شد که

منطبق با فتاوی، علائق، سلائق و معیارهای آنها باشد، خواهد نشست. پوزخندی به عمق جهل مرکب به حقایق تاریخی.

وقتی بحث از اسناد و مدارک تاریخی می‌شود، می‌گویند داوری علمی این است که تاریخ به دور از اخلاق، ارزش‌ها و اعتقادات و خلاصه به دور از هرگونه قضاوت‌های زشت و زیبا نوشته شود. البته هنوز نگفته‌اند که چنین عنصر بی‌خاصیتی که اسم آن را تاریخ گذاشته‌اند، چه سودی برای بشر دارد.

می‌بینیم که معیارها در فهم توهم توطئه، چگونه در هم ریخته و سلیقه‌ای و مبتنی بر تنگ‌نظرانه‌ترین تحلیل‌ها، تعیین می‌شود. اما آیا می‌توان اسناد تاریخی این مرز و بوم را انکار کرد؟ آیا به صرف توهم توطئه می‌توان نخستین کتاب آسمانی را که به نام دساتیر از آسمان مه‌آلود لندن برای ایران نازل شد و پیامبرانی مثل مه‌آباد، جی افرام، شای کلیو و یاسان که از سوی سازمان اینتلجنت سرویس برای نجات ملل شرق با پیام‌های ویژه‌ی خویش گسیل شده‌اند، انکار کرد.<sup>۱</sup>

مگر حاصل تلاش همین حضرات بیش از صدها نوع مذهب جعلی در سرزمین‌های اسلامی و کشور ما نیست؟ مگر بر اساس همین سیاست‌ها، پیکر سرزمین‌های آسیایی پاره پاره نگشت و حکومت‌های ریز و درشت با اختلافات ابدی از نظر جغرافیایی، قومی، مذهبی و قبیله‌ای به وجود نیامد. آیا اختلافات مذکور در اغلب کشورهای که نقش استعمار انگلیس و فرانسه و روسیه و امریکا و غیره در تعیین مرزهای آن غیر قابل انکار بوده، توهم توطئه است؟! آیا بهایی شدن کنت دوگوبینوی فرانسوی، سید علوی شدن ژنرال پاتینجر افسر توپخانه‌ی انگلیس، ملا مؤمن شدن کلنل استوارت انگلیسی (کسی که در اولتیماتوم انگلیس‌ها به محمد شاه در محاصره‌ی هرات نقش عمده داشت)، درویش محمدی شدن ژنرال فریه، حاج شیخ

---

۱. برای اطلاعات بیشتر رک: ترفند پیغمبرسازان و دساتیر آسمانی، گزارش علی اصغر مصطفوی، ناشر: مؤلف،

عبداله شوشتری شدن ریچارد برتون انگلیسی، لباس درویشی پوشیدن وامبری جاسوس مجارستانی انگلیس، ایران دوست شدن ادوارد براون انگلیسی، مسلمان شدن میرزا یعقوب خان ارمنی، آخوند طالقانی شدن موسیو چرچیل انگلیسی در جنوب تهران و در نهایت مسلمان شدن مستر همفر انگلیسی و دهها مورد شبیه به اینها، آیا مبتنی بر حقایق تاریخی است یا ساخته‌ی توهم توطئه؟!

وقتی بحث از اسناد و مدارک تاریخی می‌شود، می‌گویند داوری علمی این است که تاریخ به دور از اخلاق، ارزش‌ها و اعتقادات و خلاصه به دور از هرگونه قضاوت‌های زشت و زیبا نوشته شود. البته هنوز نگفته‌اند که چنین عنصر بی‌خاصیتی که اسم آن را تاریخ گذاشته‌اند، چه سودی برای بشر دارد.

چگونه خاطرات پطر کبیر وقتی در مجارستان نوشته می‌شود و توسط انگلیس‌ها پخش می‌گردد و یا خاطرات لاهوتی در سازمان سیا نوشته و در ایران منتشر می‌شود و یا کار شبکه‌ی کریمیت روزولت برای بدنام کردن مصدق در جریان کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۲ و امثال آن که در نوشته‌های امثال احمد اشرف، آبراهامیان یا همایون کاتوزیان و غیره مطرح می‌گردد، نشان از توهم توطئه ندارد، اما ادعاهای دیگر توهم توطئه است؟

کدام منطق عقلی و تاریخی می‌تواند این نامه‌ی معروف سرگوراوزلی بارت را که در تاریخ ۱۵ اکتبر ۱۸۴۴ به وزارت خارجه‌ی انگلیس فرستاد و در آن عنوان کرد که عقیده‌ی صریح و صادقانه‌ی من این است که چون مقصود نهایی ما فقط صیانت هندوستان می‌باشد، در این صورت بهترین سیاست این خواهد بود که کشور ایران را در همین حال ضعیف و توحش و

بربریت نگاه داریم و سیاست دیگری مخالف آن را دنبال نکنیم<sup>۱</sup> نادیده انگاشته و آن را توهم توطئه قلمداد کند؟!

آیا نقش انجمن پادشاهی آسیایی بنگال در کلکته‌ی هند در خارج کردن هزاران جلد کتاب‌های خطی فارسی و عربی و سانسکریت برای دور بودن از دسترسی مردم یا نقش فرانسه و آلمان در خارج کردن هزاران قطعه از میراث فرهنگی ایران، توهم توطئه است؟!

آیا بحث از نقش سرگوراولی انگلیسی در تحمیل معاهدات ننگین ترکمانچای به

رژیم بی‌کفایت پادشاهی قاجاریه، توهم توطئه است؟ آیا اشغال ایران توسط روس و انگلیس، توهم توطئه است؟ آیا انعقاد قرارداد ۱۹۰۷ و تقسیم ایران بین روس و انگلیس توهم توطئه است؟ آیا انعقاد قراردادهای رویتز، تنباکو و صدها قرارداد دیگر در فروش منابع ملی ایران به خارج از کشور توسط کارگزاران مدعی اصلاحات، توهم توطئه است؟

آیا انتقال ۲۶۵ هزار نسخه‌ی کتاب خطی اسلامی به کتابخانه‌های اروپا و امریکا، برای اینکه دست مسلمانان هیچ‌گاه به این آثار نرسد، توهم توطئه است؟ به راستی توهم توطئه دانستن این همه اسناد و مدارک تاریخی، به نفع چه کسانی است؟

### ◆ انگلستان و سابقه‌ی تاریخی توطئه در ایران

مردم ما چگونه می‌توانند نقش انگلیس را در ملموس‌ترین وقایع تاریخ معاصر و در رأس آن،



نهضت مشروطیت ایران نادیده بگیرند.

آیا ساماندهی عناصر وابسته برای مصادره‌ی نهضت عدالت‌خواهی و قانون‌طلبی مردم ایران و از صحنه خارج کردن رهبران واقعی مردم به وسیله‌ی جعل اسناد و شایعه پراکنی و غیره، توهم توطئه است؟ اگر توهم است پس نامه‌ی سر آرتور نیکلسون به سر ادوارد گری در ۱۸ مارس ۱۹۰۹ که در آن با توافق روسیه به این نتیجه می‌رسند که مرحوم شیخ فضل‌الله نوری را از تهران تبعید کنند، چگونه تحلیل می‌شود؟! نیکلسون در این نامه می‌نویسد:

آقای محترم عطف به تلگراف‌های شماره‌ی ۱۵۲ مورخ امروز، اینجانب افتخار دارد بدین وسیله رونوشت یادداشتی را که از طرف دولت روسیه درباره‌ی پیشنهاد و اقدام مشترک به اینجانب رسیده است را تقدیم دارد.

از سر آرتور نیکلسون به سر ادوارد گری  
۱۸ مارس ۱۹۰۹

یادداشت

با مطالعه‌ی دقیق یادداشت سفارت بریتانیا مورخ ۱۳ (۲۶) فوریه‌ی سال جاری در مورد طرح اقدام مشترک روسیه و انگلستان در ایران و دولت امپراطوری، نکات زیر را پیشنهاد می‌نماید:

نسبت به ماده‌ی ۱... دیگر آنکه «دولت انگلیس مایل است اعلی‌حضرت، شیخ فضل‌الله را از تهران تبعید کند.» در مورد شیخ فضل‌الله باید به این نکته توجه داشت که این مجتهد نه تنها در محافل محافظه‌کار بلکه در میان عناصر میانه‌رو نیز نفوذ زیادی دارد... هر نوع اقدامی که دو دولت علیه شیخ به عمل آورند، ممکن است نارضایتی توده‌های مردم را مخصوصاً در تهران که شیخ دارای پیروان زیادی در میان طلاب یا محصلین مدارس مذهبی است، برانگیزد. بنابراین دولت امپراطوری عقیده دارد با توجه به این حقیقت که شیخ هیچ‌گونه مقام رسمی ندارد که بتوان او را از داشتن آن مقام محروم

کرد، عاقلانه‌تر خواهد بود که به شخص شیخ فضل‌الله کاری نداشته باشند.<sup>۱</sup>

طبق نظر خانواده و نزدیکان مرحوم  
اشراقی و کارشناسان مؤسسه‌ی  
تنظیم و نشر آثار امام متن  
قسم‌نامه، کوچک‌ترین شباهتی به  
دستخط آقای اشراقی ندارد.

چرا دولت‌های بیگانه و در رأس آن  
انگلیس باید متقاضی تبعید یک رهبر ملی از  
متن یک انقلاب مردمی باشند؟ مگر این رهبر  
کدام یک از منافع آنها را در کشور به خطر  
انداخته بود که تحمل او در تهران برای روس  
و انگلیس غیر ممکن بود؟ و چرا  
مشروطه‌خواهان و کسانی چون تقی‌زاده و

غیره که می‌گفتند مشروطیت فرزند روحانی انگلستان است و چشم مردم به جزیره‌ی بریتانیای  
کبیر دوخته<sup>۲</sup>، وجود حاجی شیخ فضل‌الله را سد بزرگی برای خود دانسته و او را بزرگ‌ترین  
مانع کاری خود می‌دیدند و در تلاش بودند که او را از میان بردارند.<sup>۳</sup> چه نسبتی بین منافع  
مشروطه‌خواهان و منافع روس و انگلیس بود که همه خواستار تبعید یا از بین بردن شیخ  
فضل‌الله نوری بودند؟ آیا این حقایق توهم توطئه است؟

چه کسی می‌تواند این حقیقت را انکار کند که شهید شیخ فضل‌الله نوری با هوش سرشار و  
آشنایی کاملی که از نقش تاریخی استعمار انگلیس و روس در ایران داشت، پشت صحنه‌ی  
مشروطه‌خواهی جریان خاصی که بیشترین جوش را برای استقرار مشروطیت در ایران  
می‌زدند، صحنه‌گردانی انگلستان را می‌دید.

برای همین معتقد بود که:

اگر مقصود تقویت اسلام بود، انگلیس حامی این مشروطه نمی‌شد و اگر مقصود عمل

۱. حسن معاصر، تاریخ استقرار مشروطیت در ایران، مستخرجه از اسناد محرمانه‌ی وزارت امور خارجه‌ی

انگلستان، جلد دوم، انتشارات ابن سینا، چاپ دوم، تهران: ۱۳۵۳، ص ۱۱۲۵ و ۱۱۲۶.

۲. ایرج افشار، اوراق تازه‌یاب مشروطیت و نقش تقی‌زاده، انتشارات جاویدان، تهران: ۱۳۵۹، ص ۱۰۸ و ۱۰۹.

۳. احمد کسروی، تاریخ مشروطه‌ی ایران، ج ۱، امیر کبیر، تهران: ۱۳۶۳، ص ۳۱۸.

به قرآن بود عوالم را گول نداده، پناه به کفر نمی‌بردند و آنان را یار و معین و محل اسرار خود قرار نمی‌دادند. اگر بنا بر حفظ دولت اسلام بود، چرا یک عنصری از روس پول می‌گرفت و دیگری از انگلیس؟<sup>۱</sup>

اما افراطی‌ترین رهبر جریان مشروطه‌خواهی یعنی تقی‌زاده می‌گفت که محو و تمام شدن نفوذ و منافع انگلیس در ایران در صورت نبودن مجلس صحیح با اختیارات قویه برای محمد علی شاه یعنی روس و ملت یعنی دوستان انگلیس... مجلس شورای ملی به طور غیرمستقیم به منافع و مقاصد انگلیس خدمت می‌کرد.<sup>۲</sup>

آیا این اسناد و این سوابق توهم توطئه است!؟

تنظیم اصل دوم متمم قانون اساسی از ناحیه‌ی مرحوم شیخ که دایر بر نظرات دائمی ۵ نفر از مجتهدین تراز اول بر کلیه‌ی مصوبات مجلس شورای ملی بود و با استناد به آن، مجلس توانایی تصویب قوانین مغایر با شرع اسلام را ندانست و کنش انگلیس و حامیان منافع او در ایران در مقابل این پیشنهاد، نشان می‌دهد که عمق همه‌ی آن شایعات، ترور شخصیت‌ها و تهمت‌ها، ناشی از چیست. کسروی در تاریخ مشروطه‌ی ایران می‌نویسد:

وقتی نمایندگان آذربایجان از چگونگی آگاه شده، به خشم آمدند و با هم چنین نهادند که روز یکشنبه در مجلس از خوانده شدن آن جلوگیری کنند. چه می‌دانستند که اگر خوانده شود بیشتر نمایندگان آن را به رسمیت خواهند داشت و کار از کار خواهد گذشت... روز یکشنبه چون گفتگو از قانون اساسی به میان آمد، تقی‌زاده گفت باید بار دیگر در کمیسیون خوانده شود تا مجلس بیاید... تقی‌زاده پافشاری نمود و قانون خوانده نشد. بدین‌سان از یک آسیبی که نزدیک شده بود، جلوگیری گردید.<sup>۳</sup>

---

۱. محمد ترکمان، نامه‌ها، لوایح و مکتوبات شیخ شهید فضل‌اله نوری، مؤسسه‌ی خدمات فرهنگی رسا، تهران: ۱۳۶۲.

جلد ۱، ص ۳۲۸.

۲. اوراق تازه‌یاب مشروطیت و نقش تقی‌زاده، ص ۲۰۹.

۳. کسروی، ۳۱۸.



نرساند. روزنامه‌ی صبح صادق در روز دوشنبه ۲۱ ربیع الثانی ۱۳۲۵ با عنوان **اعتذار نوشت:**



چون در نمره‌ی چهارم و هشت روزنامه‌ی صبح صادق، لایحه‌ی منسوب به جناب حاجی شیخ فضل‌الله درج شده بود که درج و انتشار آن بدون اطلاع مدیر روزنامه بوده... آن نمره را به کلی ساقط و باطل کرده نمره‌ی چهارم و هشت را تجدید کردیم.

متعاقب این فشارها، اصل پیشنهادی شیخ با تغییرات بنیادی به مجلس آمد اما **مستشار الدوله و تقی‌زاده** با آن به شدت مخالفت کردند و برای تحریک مردم تبریز، نامه‌ی زیر را صادر کردند:

از تهران به تبریز

انجمن محترم ملی دامت تاییداتهم

قانون اساسی که مکاتبه‌ی بعضی از علما بیرون آمد، صلاحیت قبول مجلس را ندارد. لهذا احتمال مباحثه‌ی طولانی ما را مجبور می‌نماید... البته طول جهت که به تصفیه‌ی قانون و تکمیل حقوق ملت صرف شود، بهتر از استعجال است که نتیجه‌ی مضر ناقص حاصل کند و سبب تضییع حقوق ملت گردد.<sup>۱</sup>

از این تاریخ با همکاری روس و انگلیس سیاست شایعه‌پراکنی، تخریب شخصیت و حتی ترور فیزیکی شیخ فضل‌الله نوری در دستور کار قرار گرفت و شرایط را به گونه‌ای فراهم کرد

۱. مستشار الدوله - حاجی میرزا ابراهیم تقی‌زاده و... کسروی، ص ۲۱۹ - ۲۲۱.

که مرحوم شیخ ناچار به مهاجرت به حضرت عبدالعظیم شد. مهاجرت شیخ به حضرت عبدالعظیم با توجه به محبوبیتی که در تهران و شهرستان‌ها داشت فشار مردمی را بر مشروطه‌خواهان زیاد کرد. مخصوصاً روزنامه‌ای که توسط شیخ در حضرت عبدالعظیم چاپ می‌شد، در روشننگری‌های جریانات پشت پرده‌ی مشروطه‌خواهی نقش بسزایی داشت. مشروطه‌خواهان طرفدار انگلیس که از این روشننگری‌ها بیمناک بودند، بالاخره برای آرام کردن شیخ، اصل دوم متمم قانون اساسی را با تغییرات بنیادی به چاپ رساندند. کسروی می‌نویسد:

در نشست‌های پنجشنبه و شنبه بیست و دوم و بیست و چهارم خرداد گفتگو رفت، تا آخر آن را با دگرگونی‌ها پذیرفته و اصل دوم قانون اساسی گردانیدند.

تغییرات اصل پیشنهادی شیخ آن‌چنان آشکار بود که همه می‌دانستند تصویب این اصل هیچ سودی برای عدم انحراف مشروطه از قوانین اسلام ندارد.

سر سسیل اسپرینگ رایس در نامه‌ای به سر ادوارد گری می‌نویسد:

تصویب این ماده در واقع یک اقدام مدیرانه‌ی سیاسی بزرگ تشخیص داده شد؛ زیرا همین موضوع زیر پای شیخ فضل‌الله را که... با رشوه از دولت، مبارزه‌ی خود را علیه مجلس آغاز و نمایندگان را لامذهب نامید، خالی کرد. بدیهی است به محض اینکه آزادی‌خواهان زمام امور را به دست بگیرند، مسلم است که این ماده‌ی کهنه‌پرستانه، دائم در حال تعلیق قرار خواهد گرفت.<sup>۱</sup>

اسپرینگ رایس در حقیقت چشم‌انداز آتی مشروطه را در تاریخ ایران مشخص کرد و هر آنچه را که گفت از طریق حامیان منافع خود در ایران اعمال کرد. اصل دوم متمم قانون اساسی با همه‌ی بی‌خاصیتی خودش همان‌طور که اسپرینگ رایس گفته بود، هیچ‌گاه اجرا نشد و به صورت دائم در حال تعلیق قرار گرفت.

مفهوم «رشوه‌خواری شیخ از دولت» که اسپرینگ رایس آن را به عنوان دالانی برای خلاصی از استدالات منطقی و شرعی شیخ مناسب می‌دید، از این تاریخ در سر لوحه‌ی سیاست‌های

مشروطه خواهان حافظ منافع انگلیس درآمد و ساده لوحان نیز در نوشته های تاریخی، پیوسته آن را تکرار کردند. جعل این گونه اخبار، شایعات و حتی جعل اسناد توسط انگلیس در ایران بی سابقه نبود، مخصوصا جعل اخبار و شایعات و اسناد پیرامون شیخ در دستور کار قرار گرفت. اغلب روزنامه های وابسته به این جریان به همراه مجلس سیاستی را که توسط سفارت القا می شد، به اجرا درآوردند تا به هر شکل ممکن رقیب پرتوان و سازش ناپذیری چون شیخ فضل الله نوری را از صحنه ی سیاسی خارج کنند. در رأس این اتهامات که بی تردید و بر اساس اسناد مذکور از سفارت خانه ی انگلیس ساماندهی می شد، جریان رشوه خواری شیخ از حشمت الملك و واسطه شدن حکومت قائنات برای او در نزد دولت و مجلس، قرار دارد. آیا همه ی این اسناد و حقایق تاریخی، توهم توطئه است؟

همه ی آنهایی که آگاهی مختصری از تاریخ معاصر ایران دارند، می دانند که خاندان علم در منطقه ی قائنات در وابستگی به انگلیس سابقه ی طولانی داشت. از زمان سلطنت ناصرالدین شاه که سرکوبی طغیان رفیع خان در منطقه ی قائنات خراسان به میرعلم خان واگذار شد و او با سرکوبی این قیام موقعیت خود را در منطقه تحکیم و خود را امیر قائنات خواند تا دوران سقوط سلسله ی پهلوی، خاندان علم جزء لاینفک خاندان های حامی انگلیس در ایران شناخته می شد.

میرعلم خان رئیس ایل خزیمه اعلم حاکم منطقه ی قائنات و سیستان و فرزندان او در حفظ موقعیت و سلطه ی انگلیس در منطقه و تجزیه ی بخشی از سیستان از ایران و واگذاری آن به افغانستان و همچنین سرکوبی قیام های منطقه بر ضد حکومت پهلوی علی الخصوص قیام کلنل محمد تقی خان پسیان<sup>۱</sup>، نقش اساسی داشتند.

با مرگ میرعلم خان، حکومت قائنات به یکی از فرزندانش به نام شوکت الملك و منطقه ی

سیستان به فرزند دیگرش به نام **حشمت الملک** واگذار می‌گردد. این دو برادر از همان ابتدا در اثبات وفاداری به انگلیس، آن‌چنان رقابتی به راه انداختند که در تاریخ ایران نظیر ندارد.

دنیس رایت در کتاب انگلیسی‌ها در میان ایرانیان می‌نویسد:

بیرجند مقر خاندان قدرتمند علم بود که بر این گوشه‌ی ایران که تا کنون در آن روس‌ها و انگلیس‌ها رو در روی هم قرار گرفته بودند، فرمانروایی داشتند. انگلیس‌ها از این موهبت برخوردار بودند که امیر محمد ابراهیم خان علم (شوکت الملک) بزرگ خاندان علم و پدر یکی از نخست‌وزیران آینده‌ی ایران (اسداله علم) با آنان دوست بود.<sup>۱</sup>

رابطه‌ی خاندان علم با انگلستان چنان بود که وقتی در سال ۱۳۱۸ هـ. ق روس‌ها فعالیت سیاسی و دیپلماسی خود را در منطقه‌ی شمال شرقی ایران افزایش دادند، انگلستان برای جلوگیری از پیشروی روس‌ها در آب‌های مرکزی و ایجاد کمربند دفاعی به دور هندوستان و تثبیت حکومت افغانستان، حشمت الملک حاکم سیستان را وادار نمود که زمین‌های خالصه‌ی سیستان را که دولت ایران به دلیل اوضاع نابهنجار اقتصادی تمایل به فروش آنها به مبلغ صد هزار پوند داشت، به نام خود ولی برای انگلستان خریداری کند. حشمت الملک در مذاکره با سرگرد **چینوویک ترنج**، فرستاده‌ی نایب السلطنه‌ی هند پیشنهاد کرد که دولت انگلیس خرید زمین‌های سیستان را در اختیارش قرار دهد، لذا با پیشنهاد ترنج و موافقت سفیر انگلیس در تهران و همچنین **لرد هنری لندزبان** وزیر خارجه انگلیس موافقت گردید که مبلغ مورد نظر در اختیار **حشمت الملک** قرار گیرد، به شرطی که این مسئله از دولت ایران مخفی بماند.

جاسوسان روسیه از این تبانی آگاه و جریان را به دولت ایران منتقل و خواستار تعویض حشمت الملک از سیستان می‌شوند. وزیر خارجه‌ی انگلیس با آگاهی از این اقدام، نامه‌ای به **گرانث داف** کاردار انگلستان در ایران نوشته و از او می‌خواهد که همه‌ی قدرت و توان خود را برای حفظ حشمت الملک در سیستان به کار گیرد. با روی کار آمدن **عین الدوله** به عنوان صدر اعظم ایران، حشمت الملک در سال ۱۳۲۰ یا ۱۳۲۱ به تهران احضار می‌شود، اما به

۱. دنیس رایت، انگلیسی‌ها در میان ایرانیان، ترجمه‌ی مصطفی حنجی، امیر کبیر، تهران: ۱۳۵۹. ص ۱۰۷.

بهانه‌ی مریضی از حضور در تهران خودداری و متعاقباً لرد کرزن نایب السلطنه‌ی انگلیس در هند، طی نامه‌ای به وزارت خارجه‌ی انگلیس تأکید می‌کند که برای حفظ حشمت الملک در سیستان حاضر است به همه‌ی اقدامات لازم از جمله اشغال بخشی از سیستان دست بزند.<sup>۱</sup> خدمات حشمت الملک به انگلستان آن قدر با ارزش بود که مدال ستاره‌ی هند که از جمله مدال‌هایی است که انگلستان به افرادی که بزرگ‌ترین خدمات را به منافع او کرده باشند اعطا می‌کند، به او هدیه کردند.

با فشار روس‌ها، حشمت الملک در سال ۱۳۲۲ یعنی در اوایل جریانات انقلاب مشروطیت به تهران احضار و پسر بزرگ او نایب الحکومه‌ی سیستان می‌شود. بی‌تردید رضایت انگلیس به عزل حشمت الملک، رابطه نزدیکی با قیام مشروطه و رابطه با مشروطه‌خواهان دارد. مضاف بر اینکه انگلیس مطمئن بود حکومت سیستان به نفع روسیه تمام نخواهد شد. زیرا حضور شوکت الملک برادر حشمت الملک و پسر حشمت الملک نقطه‌ی قوتی به حساب می‌آمد. مخصوصاً که رقابت این دو برادر در منطقه نیز همیشه مورد اعتراضات رعایا و مردم بود. روزنامه‌ی مجلس در این دوران، حجم زیادی از اعتراضات مردم سیستان نسبت به ظلم این دو برادر مخصوصاً شوکت الملک (پدر اسداله علم) را منعکس کرده است.

حضور حشمت الملک در تهران، مصادف با مشروطیت و جریانات مربوط به نوشتن قانون اساسی و درگیری‌های شهید شیخ فضل‌الله نوری با مشروطه‌خواهان و نمایندگان طرفدار انگلیس در مجلس است. در همین دوران نیز مردم قائلان از فشار ظلم‌های پی در پی شوکت الملک در قائلان به تهران شکایت می‌کنند. از جمله این شکایات دو تلگرافی است که مردم قائلان از طریق مرحوم شیخ فضل‌الله نوری برای مجلس می‌فرستند و در آن شدیداً از رفتار شوکت الملک شکایت و بودن در زیر حکومت حشمت الملک را بهتر از آن می‌دانند.



تفویض نماید.<sup>۱</sup>

حافظه‌ی دروغگویی ناظم الاسلام آنقدر ضعیف بود که نتوانست بفهمد که در آن دوران حاکم قاننات شوکت الملک بود و نیازی برای واسطه‌گری حکومت قاننات نداشت. مهدی ملک‌زاده نیز در کتاب **انقلاب مشروطه**، جریان رشوه برای واسطه‌گری حکومت قاننات جهت شوکت الملک را آورد.<sup>۲</sup> او هم مانند ناظم الاسلام فریب حافظه‌ی دروغ خود را خورد و واسطه‌گری را برای کسی مطرح کرد که حکومت در دست او بود. خلاصه راست و دروغ این جریان به عنوان یکی از مشهورات تاریخی در اکثر نوشته‌های تاریخ‌نگاری رسمی عصر مشروطه تکرار شد و هیچ یک از مورخین هم حتی لحظه‌ای احساس نیاز نکردند که اصل این اتهامات و شایعات را تفحص کنند.

شیخ شهید در لوائح خود در حضرت عبدالعظیم می‌نویسد:

هرکسی می‌داند که خراسان بزرگتر از قانن و وزارت جنگ مهم‌تر از حکومت سیستان است و وکلای مجلس هم امنای ملت هستند و آن تلگرافی که یک لخت کذب صریح و جعل قبیح است از امنای ملت شایسته نبود.<sup>۳</sup>

آیا اینها توهم توطئه است؟

این‌گونه جعل سند در سیاست‌های رژیم مشروطه‌ی انگلستان در ایران، سابقه‌ی زیادی دارد و دامنه‌ی آن تا به انقلاب اسلامی نیز کشیده شد. اخیراً عده‌ای از روزنامه‌نگاران سابق حکومت پهلوی که گوی سبقت را برای تطهیر سیاستمداران بدنام رژیم پهلوی ربوده‌اند و کتاب‌های متعددی درباره‌ی امیرعباس هویدا، (کسی که در اکثر جنایت‌های پانزده ساله‌ی آخر عمر رژیم پهلوی حضور داشته و یکی از عناصر عقب‌ماندگی ایران محسوب می‌شد) نوشته‌اند، مأوریت

---

۱. ناظم الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، جلد ۲، به اهتمام علی اکبر سعیدی سیرجانی، انتشارات آگاه، چاپ سوم، تهران: ۱۳۶۱، ص ۲۱۱.

۲. مهدی ملک‌زاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، کتاب دوم، انتشارات علمی، چاپ چهارم، تهران: ۱۳۷۳، ص ۳۳۶.

۳. لوائح آقا شیخ فضل الله نوری به کوشش عمارضایی، نشر تاریخ ایران، تهران: ۱۳۶۲، جمادی الثانی ۱۳۲۵.

این اقدامات مذبحخانه را به عهده گرفته‌اند. بی‌تردید آنهایی که مشغول نوشتن این‌گونه آثار هستند پیش از آنکه در پی تطهیر امثال هویدا باشند، به دنبال روزنه‌ای برای تخریب اذهان تاریخی ملت ایران پیرامون گذشته‌ی خودشان می‌باشند، گذشته‌ای که با علمی کردن تئوری‌های توهم توطئه هم از ذهن تاریخ پاک نمی‌شود.

## ♦ کتابخانه‌ی مطالعات ایرانی لندن و جعل سند پیرامون انقلاب اسلامی

اخیرا نسخه‌ی خطی (!) دیگری از ائبار جعل اسناد انگلستان پیرامون انقلاب اسلامی خارج شد. در این سند که تحت عنوان قسم‌نامه نوشته شده، آمده است:



فی لیل‌ه‌ی بیستم بهمن ماه ۱۳۵۷ هجری شمسی در محضر مهر مظاهر حضرت آیت‌الله العظمی خمینی موسوی قائد عظیم انقلاب اسلامی با حضور جمعی از علمای اعلام و رئیس حکومت موقت با انجام آداب و تکالیف اسلامی نسبت به پیشوای جهان تشیع تجدید بیعت نموده و به کلام الله مجید قسم یاد می‌کنیم که تا آخر عمر خادم و مجری اوامر رهبر بزرگ انقلاب اسلامی باشیم و برای

تحکیم حکومت اسلامی و امحای آثار ستم‌شاهی در ایران از ایثار و فداکاری کوتاهی نکنیم و فرماندهان ارتش و قوای انتظامی را وادار به تسلیم نماییم. والله یحب الصادقین.

محل امضا: ارتشبد قره باغی ارتشبد فردوست

در ذیل این قسمنامه نیز سولیوان سفیر آمریکا در ایران نوشته:

من اطلاع داشتم که بین رهبران نیروهای انقلابی و نظامیان، مذاکراتی در جریان

است. (سولیوان)

این قسمنامه‌ی جعلی که اخیراً در پاره‌ای از نوشته‌هایی که مأموریت تطهیر مهره‌های شناخته شده‌ی رژیم پهلوی را به عهده داشته<sup>۱</sup>، بدون ارجاع به مأخذ اصلی و بدون ربط به مباحث کتاب آمده است، در حقیقت مبتنی بر همان توهم توطئه است که از ابتدای شکست رژیم مشروطه‌ی سلطنتی و سقوط حکومت پهلوی، سلطنت‌طلبان شکست خورده در انواع و اقسام خاطراتی که نوشته‌اند، تلاش کرده‌اند که اثبات کنند علت اصلی شکست رژیم شاهنشاهی،

خیانت افسران رده بالا علی‌الخصوص تیمسار قره‌باغی و تیمسار فردوست با هماهنگی آمریکا بوده است.

اثبات جعلی بودن قسمنامه‌ی مذکور نیاز به ادله‌ی کافی ندارد، زیرا:

۱. کسی که آگاهی مختصری از سیره و سنت روحانیت، آن هم زمانی که در کنار امام خمینی(س) مشغول فعالیت علیه رژیم شاه بودند، داشته باشد، می‌داند که اولاً دأب علما نیست که نام خود را به عنوان کاتب در زیر نامه‌ها قید کنند، چه برسد به نامه‌هایی که ربطی به آنها ندارد. ثانیاً علما در ذکر نام

کیست که نداند در بیستم  
بهمن ماه ۵۷ اصولاً شیرازه‌ی ارتش  
از هم پاشیده بود و بسیاری از  
افسران، درجه‌داران و سربازان از  
پادگان‌ها و دیگر پایگاه‌های نظامی و  
انتظامی گریخته و به ملت پیوسته  
بودند. رجال دربار، مقامات ساواک،  
بسیاری از صاحب‌منصبان ارتش از  
ایران گریخته بودند، در چنین  
شرایطی ارتشبد قره‌باغی و تیمسار  
فردوست نیرویی در اختیار نداشتند  
تا با عهد و قسم آنان را به تسلیم  
در برابر امام وادارند.

۱. این قسمنامه‌ی جعلی برای اولین بار در کتاب نخست‌وزیر سه دقیقه قبل درگذشت، نوشته‌ی محمود تربتی

سنجایی یکی از روزنامه‌نگاران رژیم پهلوی در روزنامه‌ی اطلاعات، بدون ارجاع مأخذ اصلی سند چاپ گردید.

محمود تربتی سنجایی، نخست وزیر سه دقیقه قبل درگذشت، انتشارات عطایی، تهران: ۱۳۸۳، ص ۱۷۲.

خود هیچ‌گاه از عناوینی مثل حجت الاسلام و غیره استفاده نمی‌کنند، ثالثاً الفاظی چون «مهر مظاهر» و این‌گونه اصطلاحات سلطنتی در ادبیات علما جایی ندارد، رابعاً کسی مثل مرحوم آقای اشراقی داماد حضرت امام می‌داند که اسم امام موسوی خمینی است نه خمینی موسوی! خامساً در مکاتبات و نوشتجات دور و نزدیک مقامات روحانی شاید موردی نتوان یافت که همراه نام امام، «موسوی» نیز ذکر شده باشد. سادساً در آن روز - همانند امروز - روحانیان و حتی مردم کوچه و بازار نام بنیانگذار جمهوری اسلامی را با پیشوند «امام» ذکر می‌کردند.<sup>۱</sup> چگونه می‌توان باور کرد که آقای اشراقی از این عنوان مشهور و متداول غفلت کرده باشد.



سابعاً طبق نظر خانواده و نزدیکان مرحوم اشراقی و کارشناسان مؤسسه‌ی تنظیم و نشر آثار امام متن قسم‌نامه، کوچک‌ترین شباهتی به دستخط آقای اشراقی ندارد.

۲. چگونه سولیوان سفیر<sup>۲</sup> آمریکا که ظاهراً نوشته‌ی او را زیر سند تایید کرده‌اند در خاطرات خود چیزی مطرح نمی‌کنند؟ چگونه ارتشبد قره‌باغی که در سال ۱۳۶۲<sup>۳</sup> خاطرات خود را نوشته، تیمسار فردوست که او هم در همان دوران خاطرات<sup>۴</sup> خود را نوشته است و

۱. در این باره به پنج جلد اسناد انقلاب اسلامی نگاه کنید.

۲. مأموریت در ایران، به قلم ویلیام سولیوان سفیر سابق آمریکا در ایران، ترجمه‌ی محمود مشرقی، انتشارات هفته، تهران: ۱۳۶۱.

۳. اعترافات ژنرال، خاطرات ارتشبد عباس قره‌باغی (مرداد - بهمن ۵۷)، نشرنی، تهران: ۱۳۶۴.

۴. ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، خاطرات ارتشبد سابق حسین فردوست (۲ جلد)، مؤسسه‌ی مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، انتشارات کیهان، چاپ پنجم، تهران: ۱۳۷۱.

رئیس حکومت موقت، مهندس بازرگان و جمع علمایی که طبق ادعاهای سند مجعول، در جلسه حضور داشتند و خلاصه هیچ کدام از دست اندرکاران داخلی و خارجی، هیچ جا اسمی از چنین قسمنامه‌ای نیاوردند!<sup>۱</sup>

اما در سال ۱۳۸۳ در یک اثر کم‌مایه و سفارش داده شده برای هویدا، چنین سندی بدون هیچ‌گونه ارجاعی آورده می‌شود!<sup>۲</sup>



۳. در این سند جعلی تاریخ ملاقات و قسمنامه را «لیله‌ی بیستم بهمن ۱۳۵۷» ذکر کرده است. باید دانست که در تاریخ مزبور امام در مدرسه‌ی علوی اقامت داشتند و صدها نفر از یاران، علاقه‌مندان و خبرنگاران، شبانه‌روز در اقامت‌گاه امام حضور داشتند و کلیه‌ی رفت و آمدها و دید و بازدیدها را زیر نظر داشتند، در چنین شرایطی چگونه امکان داشت که دو چهره‌ی شناخته شده‌ی رژیم شاه در آن محل حضور یابند و با امام دیدار خصوصی داشته باشند و هیچ چشم‌بیداری آنان را نمی‌بینند و شناسد و خبر آن دیدار و نشست هرگز به بیرون درز نکند؟

۴. ارتشبد قره‌باغی اگر به حضور امام راه یافته و چنین قسمنامه‌ای را امضا کرده و ارتش منظم و مجهزی را که در آستین داشته به امام تسلیم کرده است، چرا و چگونه پس از این همه خدمت از ایران گریخته است؟ آیا امریکا نمی‌خواست در ارتش اسلامی ایران یک مهره‌ی نفوذی

۱. سرآنتونی پارسونز، غرور و سقوط، خاطرات سفیر سابق انگلیس در ایران، ترجمه‌ی منوچهر راستین، انتشارات هفته، تهران: ۱۳۶۳. همچنین هامیلتون جوردن، بحران، ترجمه‌ی محمود مشرفی، انتشارات هفته، تهران: ۱۳۶۲.

بلندپایه داشته باشد؟!

پس از شکایت مؤسسه‌ی تنظیم و نشر آثار امام خمینی(ره) مبنی بر جعلی بودن سند و تقاضای پیگیری قانونی، نویسنده ادعا کرده که قسم‌نامه‌ی مذکور را در انگلستان از آرشیو کتابخانه‌ی مطالعات ایرانی کپی گرفته است. در این زمینه ذکر چند نکته برای آگاهی ملت ایران و کسانی که به جعل این‌گونه اسناد حساسیت داشته و آنها را نیز حواله به توهم توطئه نمی‌کنند، ضروری است:

۱. کپی سندی را که نویسنده به عنوان منبع ارائه داده و ذیل آن ممه‌ور به کتابخانه‌ی مطالعات ایرانی است، فاقد یادداشت سولیوان سفیر امریکا است در حالی که در سند چاپی صفحه ۱۷۲ اثر مذکور در ذیل تایپ ماشینی، جمله‌ای به این مضمون که: «من اطلاع داشتم که بین رهبران نیروهای انقلابی و نظامیان مذاکراتی در جریان است، سولیوان» آورده شده است. به نظر می‌رسد که نویسنده در اثبات ادعاهای بیست و چند ساله‌ی سلطنت‌طلبان مبنی بر همسازی امریکا و سران ارتش برای سقوط رژیم شاهنشاهی پهلوی، این متن را با درخواست سفارش‌دهندگان کتاب در زیر قسم‌نامه آورده است، در حالی که چنین جمله‌ای در متن اصلی دیده نمی‌شود.

۲. درخور توجه است که در متن سندی که در کتاب به چاپ رسیده است عنوان «کتابخانه‌ی مطالعات ایرانی» و شماره‌ی ثبت ذیل آن دیده نمی‌شود، باید دید چه سر مگویی اقتضا کرده است که نویسنده‌ی محترم مهر کتابخانه و شماره‌ی ثبتی سند را که موجب اعتبار آن است در نسخه‌ی چاپی امحا کند و سند را از اعتبار بیندازد؟

آیا این تفاوت‌ها در نسخه‌ی چاپ شده در کتاب و نسخه‌ی ارائه شده در مرحله‌ی بعدی این گمان را تقویت نمی‌کند که این سند ساختگی پیش از شکایت و تعقیب مؤسسه‌ی تنظیم و نشر آثار امام (س) اصولاً در کتابخانه‌ی مزبور بایگانی نبوده و وجود خارجی نداشته و هنگام چاپ کتاب ساخته و پرداخته شده است و به دنبال پیگیری قانونی مؤسسه، سندسازان برای فرار از چنگ عدالت و قانون اقدام به بایگانی آن در کتابخانه‌ی مزبور کرده‌اند؟

۳. صرف نظر از سابقه‌ی طولانی انگلستان در جعل این‌گونه اسناد، کسانی که آشنایی با کتابخانه‌ی مطالعات ایرانی در لندن داشته باشند، می‌دانند که این کتابخانه رسماً از تاریخ ۱۶ نوامبر ۱۹۹۱ (۲۵ آبان ۱۳۷۰) یعنی سیزده سال پس از انقلاب اسلامی تأسیس گردید.<sup>۱</sup> بنابراین چگونه امکان دارد چنین سندی (اگر پذیرفتیم که در ایران یک نسخه از آن تهیه شده بود و کپی نداشت) تا آن زمان اسمی و رسمی از آن نباشد و ناگهان پس از سیزده سال سر از یک کتابخانه‌ی تازه تأسیس در لندن بیرون آورد و باز هم کسی از آن حرفی نزند و اطلاعی به دست نیآورد تا سیزده سال بعد یک فردی که برای معالجه به انگلستان رفته به این کتابخانه رجوع و با این سند آشنا شود و آن را در کتاب خود در سال ۸۳ چاپ کند. به راستی کدام عقل سلیمی این توجیحات را می‌پذیرد؟ آیا این حقایق توهم توطئه است؟

موضوع وقتی جالب‌تر می‌شود که خواننده بداند هیأت مؤسس و هیأت امنای کتابخانه‌ی مطالعات ایرانی لندن کسانی مثل: دکتر همایون کاتوزیان، دکتر ماشاءاله آجودانی، یداله جوربندی، محمود کیانوش، فرزانه محلوجی، فرزانه قائمی، خلیل محلوجی و چند نفر دیگر می‌باشند. کاتوزیان و ماشاءاله آجودانی و جریاناتی که همساز با اینها در تحریف تاریخ ایران فعالیت می‌کنند، همان‌هایی هستند که پیوسته تلاش می‌کنند هرگونه دخالت بیگانگان و وابستگان داخلی آنها را در غارت سرمایه‌های ملی، عقب‌ماندگی ایران و خیانتی که در طول حاکمیت رژیم مشروطه‌ی سلطنتی انجام داده‌اند، با حواله به توهم توطئه بی‌اثر سازند. بنابراین دور از تعجب نیست که اسنادی مثل قسم‌نامه‌ی مذکور از کشکول کسانی خارج شود که علی‌رغم تئوریزه کردن توهم توطئه، برای نشان دادن اسرار روابط پشت پرده‌ی امریکاییان با افسران رژیم شاه و رهبران انقلاب اسلامی، سقوط نظام مشروطه‌ی سلطنتی را توطئه‌ی امریکا، افسران شاه و رهبران انقلاب اسلامی قلمداد کنند!!

در پایان یادآوری این نکته ضروری است که جاعلان این سند، ناشیانه عمل کرده و به

۱. برای آشنایی با تاریخچه‌ی کتابخانه‌ی مطالعات ایرانی در لندن، رک به پایگاه اینترنتی:

اصطلاح معروف به «کاه دون» زده‌اند و با این سندسازی نمی‌توانند توطئه‌ی دیرینه‌ی خود را مبنی بر همدستی ارتش و امریکا برای سرنگونی شاه به کرسی بنشانند، زیرا کیست که نداند در بیستم بهمن ماه ۵۷ اصولاً شیرازه‌ی ارتش از هم پاشیده بود. بسیاری از افسران، درجه‌داران و سربازان از پادگان‌ها و دیگر پایگاه‌های نظامی و انتظامی گریخته و به ملت پیوسته بودند. رجال دربار، مقامات ساواک و بسیاری از صاحب‌منصبان ارتش از ایران گریخته بودند، در چنین شرایطی ارتشبد قره‌باغی و تیمسار فردوست نیرویی در اختیار نداشتند تا با عهد و قسم آنان را به تسلیم در برابر امام وادارند، مگر اینکه بخواهند «روغن ریخته را نذر امامزاده کنند»!

« و مکروا و مکرا لله و الله خیر الماکرین »

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی